

ممالک حریت از هر گونه تعدی خلاص و آزادند ، مگر آنچه مقتضای قانون آنها باشد و آن قانون به حسب خصوصیات ممالک و اختلاف مذاهب مختلف است ، چنانچه بر اهلیت مخفی و مستور نیست . مملکت ایران هم مطابق مذهب خود بایست در قانون اساسی ملی جمیع موازین اسلامی را که هیچ نکته در آن فروگذار نشده و شرف و عزت دین و دنیای همه مسلمین در حفظ آنها است ، در عهده بشناسند . و ملخص آن قانون به دو شعبه راجع شود: یکی اشغال ملک و ادارات دولتی که به سوابد امانت ملت محدود و مضبوط شده ، دیگری حدود دیات و سایر سیاسات نوعیه ، که بایست مطابق آنچه در شریعت مطهره مقرر شده ملحوظ نمایند ؛ و بدون اختلاف و افتراق مابین عالم و عامی و قوی و ضعیف و وضع و شریف در تمام بلاد ایران معمول و جاری دارند . به این معنی که هر حکمی که به هر عنوانی از عناوین شرعی یا عرفیه وارد شده باشد و در اجرای آن حکم فرقی مابین هیچ یک از مصادیق آن گذارده نشود ، مثلاً زانی حد می خورد هر که باشد ، سارق دست او بریده می شود هر که باشد ، قاتل به قصاص می رسد هر که باشد ، در عناوین دیگر هر کس که در تحت آن عنوان داخل شد ، حکم آن عنوان بر او جاری ، شاه باشد یا گدا ، عالم یا جاهل ، قوی یا ضعیف ، چنانچه در صدر اسلام در تمام ممالک اسلامی معمول و جاری بوده . و مراد از مساوات که در این دوره گفته می شود همین معنی است که از ضروریات مذهب اسلام است ، نه آنچه که بعضی از شباطین انسی تحریف کرده اند و با کمال وقاحت و بی شرمی ، مابین مردم نشر داده اند که مساوات در مشروطیت یعنی آنکه جمیع عناوین مختلف که حکم آنها مختلف است ، از مابین مردم برداشته شود ، همه خلق به یک چوب رانده شوند ، مثلاً حاضر و مسافر در حکم یکی باشد ، و هکذا فاسق و عادل ، و مجتهد و عامی و غیره و غیره . قاتلهم الله انی یؤفکون و لعنة الله علی الکاذبین ، والسلام علی اخواننا المؤمنین المجاهدین فی اعلاء الدین و رحمة الله وبرکاته . وقد جرت به القلم فی الواد المقدس فی البقعة المبارکة من جانب الطور الایمن . بیدال عبدالذلیل محمد اسمعیل القروی المحلاتی فی ۶ محرم ۱۳۲۷ (محل خاتم شریف)

سورت امضاء حجج الاسلام

بسم الله الرحمن الرحيم - این لایحه شریفه را که جناب مستطاب شریعتمدار ، ثقة الاسلام ، العالم العامل والفقیه الکامل ، آقای آقا شیخ اسمعیل مجتهد نجفی محلاتی دامت برکاته ، در کشف حقیقت مشروطیت و شرح مفاسد استبداد دولت برای تنبیه و تذکر برادران ایمانی مرقوم و تمام جهات لازمه را

به بیان وافی کمابینی استیفاء و استقصا فرموده‌اند ، برای تنبه و التفات بی غرضان و صاحبان غیرت و حمیت دینیه کاملاً وافی ، و رجوع و ساوس شیاطین و سلطنت فروشان اسلام است ان شاء الله تعالی عموم اسلامیان مقتنم شمارند و شرح احکام صادره از این خدام شرع انور و شدت اهتمام و جهد مانا در این بابت فقط نه محض تغلیل ظلم و قطع ید تعدیات جائزین است و بلکه غرض اصلی حفظ بیضه اسلام و تخلیص ممالک از تسلط کفار است ، آن را هم از بیانات مشروحه ایشان استفاده نمایند . و بعون الله تعالی و به حسن تأییده و اتفاق کلمه ملیه این اساس سعادت را استقرار ، و بدین وسیله این قبیل باقی مانده عمالک اسلامی را نگاهداری نمایند ان شاء الله . من الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی (محل خاتم مبارک) من الاحقر عبدالله مازندرانی (محل خاتم شریف)

بعینها از روی عکس دستخط صادره ، برداشته شد .

روز چهارشنبه ۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۷ - امروز بعضی از دکاکین را باز کردند ، یعنی طایفه ماهوت فروشان باز کردند . سایرین هم اقتداء به آنها کرده باز کردند . قتل عین الدوله را علاوه بر مقاله روزنامه جبل المتین ، پسر بزرگ جناب صدراشرف ، آقا سید باقر ، از قول زن امجدالملک که او از وحیدالملک وقایع نگار روزنامه طیمس ، [نقل کرده] روایت کرد .

اردوی دولت چهارهزار نفر ، وارد کاشان شده‌اند . امروز کاغذی [را] که از مشهد رسیده بود ، دیده و خبر مشهد از این قرار است :

بلی مشهد هم ده بیست روز است که بطوری معشوش گردیده ، که شب تا به صبح از صدای تیر و تفنگ کسی خواب ندارد . چند نفر ترك فدائی آمده‌اند اینجا را هم مثل سایر ولایات کرده‌اند . اگر مقصودشان در واقع مشروطه باشد ، باز دل شخص نمی‌سوزد ، مقصودشان پول است و پول است و باز هم پول . از هر کس پولی که می‌خواهند ، اگر دادند در امان می‌باشند ؛ و الا شبها بمب و نارنجک در خانه‌ها انداخته ، یا با نفط درب خانه‌ها را می‌سوزانند . چون خدا می‌خواهد رسوا کند ، سه شب قبل آدم‌های بیگلر بگی سه نفر از این ترك‌ها را می‌گیرند و يك نفرشان را هم گلوله باران می‌نمایند که در همان سر تیر می‌میرد . قونسل روس ، چون اینها خارجه‌اند ، متغیر می‌شود . اعجاز صاحب این روضه مطهره پرده را از روی کار بر می‌دارد که به قونسل معلوم می‌شود اینها از گرجی‌های ارمنی مذهب‌اند که به لباس مسلمان خود را در آورده‌اند و در میان حرم مطهر و مسجدها آمد و شد می‌کرده‌اند . این بود که قونسل روس نتوانست

چیزی بگوید و حکم کرد که آنها را از مشهد بیرون نمایند . فعلاً مشهد هم ، همان حکم طهران و سایر ولایات ایران را درمغشوشی دارد . تاخدا چه بخواهد .
(انتہی)

روز پنجشنبه ۱۷ ربیع المولود [۱۳۲۷] - امروز به مناسبت عید مولود ، دکان‌های بازار عموماً بسته است . بعضی می‌گویند روز شنبه بازارها باز می‌شود . برای سلام چند شلیک توپ هم کردند . در بین مردم اراجیف و اخبار مختلف بسیار است که محل وثوق و اعتماد نیست . از قرار معلوم اردوی دولتی را از تبریز احضار کرده‌اند .

روز جمعه ۱۸ ربیع الاول [۱۳۲۷] - امروز جناب شیخ الرئیس را که آمده بود منزل بنده ملاقات نموده شرحی از کرمان در بین آمد . مذکور ساخت «صدراعظم آمده بود منزل ظهیرالاسلام و گفته بود : حاج میرزا محمد رضا مجتهد کرمان تلگرافاتی مخابره نموده است ماحصل آنکه : تا من در کرمان باشم نمی‌گذارم مشروطیت دائر شود شما از طرف کرمان آسوده و راحت باشید ، از طرف دولت هم سه هزار تومان برای حاج میرزا محمد رضا فرستاده شده و قبول هم کرده است .»

روز شنبه ۱۹ ربیع الاول [۱۳۲۷] - امروز کاغذی از مجدالاسلام از اصفهان آمد ، و نوشته بود روزنامه کَشکول را به اصرار آقایان اصفهان طبع کرده و یک نمره هم برای شما فرستادم ، به توسط سعیدخان . ولی هنوز آن را ندیدم . امروز بازارها را باز کرده‌اند و لکن اکثر ازتجار بسته‌اند ، تا چه پیش آید .

روز یکشنبه ۲۰ ربیع الاول [۱۳۲۷] - امروز روزنامه کَشکول را دیدم . نمره اول را باید التماس کرد و در این تاریخ درج نمود . بازارها را بسته و باز کردن ، مانند روز سابق است ، یعنی به استثناء تجار ، کسبه باز کرده‌اند . جناب آقای حبی و آقا میرزا حسن و آقا میرزاتقی [و] آقا میرزا نصرالله معاون التجار کرمانی ، عصر را آمده بودند بنده منزل . جناب آقای حبی نقل کرد حالات نظام السلطنه را ، که تلگراف کرد و جواب نیامده است ؛ از بم سوار خواسته است و نفرستاده‌اند .

روز دوشنبه ۲۱ ربیع الاول [۱۳۲۷] - امروز وزراء به امر اعلیحضرت می‌روند در تلگرافخانه . شاهزاده فرمانفرما و حاج فرج با پنجاه نفر سرباز ملی و دو نفر قزاق روسی و دو نفر غلام هندی ترك و حاج محمد اسمعیل و جمعی دیگر از قبیل امام جمعه طهران و خوی ، حاضر بودند . از تبریز هم ثقه الاسلام و حاجی مهدی کوزه کلانی ابوالمله و سیدالمحققین [از] انجمن ایالتی حاضر شدند . صدراعظم می‌گوید « سؤال کنید چه مطلب دارند ؟ » آنها جواب می‌دهند « ما مطلبی نداریم ، قبله عالم ما را به پای تلگراف خواسته است . » پس از مذاکرات بسیار ، صدراعظم می‌گوید « فرق نمی‌کند چه خود آمده ما را خواسته‌اید یا ما شما را حاضر کرده‌ایم ، مقصود این است تمام شهرها و بلاد ایران غیر امن است ،

شرایط صلح را از طرفین ذکر نمائید تا امر به اصلاح بگذرد. از تبریز جواب داده اند که ما در بیست [و] ششم، هفده شرط مخابره کردیم در آن صورت ملاحظه کنید. صورت را می خواهند، بعد معلوم می شود که دولت آن شرایط را نمی تواند قبول کند، چه یکی از شرایط دو سال استعفاء اعلیحضرت است از سلطنت؛ دوم چند فصل قانون اساسی را بردارند؛ یکی آنکه سلطنت باید در این خانواده باشد؛ دیگر آنکه مادر ولیعهد باید شاهزاده باشد؛ و نیز شاه با هیئت وزراء باید مسئول باشد؛ دیگر آنکه قوه حریبه و نظام در دست ملت باشد. بالاخره مجلس بجائی ختم نشد.

روز سه شنبه ۲۲ ربیع الاول [۱۳۲۷] - امروز بازارها را باز کرده، مگر عده ای از تجار که بسته اند. چون صداع فوق العاده عارض شد لذا امروز را از خانه بیرون نرفتم. روز چهارشنبه ۲۳ ربیع الاول [۱۳۲۷] - امروز شنیدم در کرمان حاج میرزا محمد رضا مجلس کرده است و ایل افشار را بنا شده است حاضر کنند که هم شهر را حفظ نمایند و هم خودشان دزدی نکنند و مالیات را هم به آنها بدهند که جمع بین احکام علماء و غیره شود. روز پنجشنبه ۲۴ ربیع الاول [۱۳۲۷] - امروز اکثر بازارها را باز کرده اند. شب گذشته در حضرت عبدالعظیم اطراف حرم مطهر را گرفته بودند که باز کنند درها را و متحصنین را بزنند و ببرند، تا اینکه سائیرین هم بترسند. درها را نتوانسته بودند باز نمایند، از بالای بام رفته بودند، دست انداخته بودند زیر در و دستی هم رفته بود زیر در و خون زیادی آمده بود. بر متحصنین خیلی سخت گذشته است.

روز جمعه ۲۵ ربیع الاول [۱۳۲۷] - امروز بازارها به ملاحظه جمعه بودن بسته است. طرف عصر را جنابان معاون التجار و آقا میرزا حسن و آقا میرزا تقی آمدند به عبادت بنده. صداع خیلی اذیت می کند. حاج محمد حسنخان هم نزدیک غروب آمد. قدری آبغوره برایم آورد. مطلب مهمی مسموع نکرید، جز اینکه از قزوین نوشته بودند اطراف شلوغ شده است تلکراف و تلفون را قطع کرده اند.

روز شنبه ۲۶ ربیع الاول [۱۳۲۷] - امروز بازارها اکثر باز است. مسموع شد مجلس عثمانی نیز تعطیل شده است. و نیز مسموع شد در تبریز هفتاد نفر از رؤسای اردوی دولتی را حبس کرده اند. طرف عصر فخرالاشراف کرمانی را در خانه جناب آقای حبیبی دیدم که به اندازه ای دروغ می گفت که بنده خجالت می کشیدم از شنیدن.

روز یکشنبه ۲۷ ربیع الاول [۱۳۲۷] - امروز آقای شیخ اسمعیل کتاب فروش آمد و گفت ظفرالدوله سردار را که مأمور قزوین بود، او را در قزوین کشته اند و پسر او را فرستاده اند که به جای پدرش منصوب باشد. یکی از طایفه زردشتی ها گفت: برادرم با سه نفر می رفته اند به یزد. درین قم و کاشان چند نفر سوار بختیاری به آنها برخورد کرده است، دو مادیان و دو الاغ داشته اند، مادیان ها را از دست آنها گرفته اند دیگر متعرض مال و

اسباب و الاغهای ایشان نشده اند .

آقا میرزا ابراهیم خان ، منشی باشی صاحب اختیار را ملاقات نمودم . مذکور ساخت : اهالی کرمان ، صاحب اختیار را برگردانیده و نگذارند که بیاید از کرمان بیرون ، و تلگراف کرده اند که ما حاکمی غیر از صاحب اختیار قبول نمی کنیم . امروز یک نفر در شهرنو به واسطه تنه زدن اسب بر او کشته شد ، بعضی می گویند او را عمدآ به قتل رسانیده اند .

روز دوشنبه ۲۸ ربیع الاول [۱۳۲۷] - امروز اکثر بازارها باز شده است . مطلب مهمی مسموع نشده است . بی پولی در بین مردم کار را سخت نموده است ، خداوند خودش ترحمی فرماید . شب گذشته خواب های آشفته دیدم که امروز را می ترسم از خانه بیرون روم . خداوند رحم فرماید بر ما ضعفاء و بیچارگان .

روز سه شنبه ۲۹ ربیع الاول [۱۳۲۷] - امروز بازارها بعضی باز و بعضی بسته است . اعلانی منتشر کرده اند که هر روز که اعلان سرخ منتشر گردید کسی از خانه ها بیرون نیاید و الا خونش به هدر خواهد بود .

طرف صبح را رفتم منزل جناب آقایحیی . در آنجا مسموع افتاد که سپهسالار خیال دارد برود رشت و جنگ رشت را شروع نماید . و نیز مسموع افتاد در نزدیکی کاشان اردوی ملتی با اردوی دولتی تلافی کرده اند ، اردوی دولتی تفنگها را تسلیم کرده و فرار کرده اند ، رؤساء هم آمده اند در قم متحصن شده اند . در وقت مراجعت ، جناب آقا میرزا عبدالمطلب مدیر آدمیت را با جناب حاجی محمد صادق یزدی ملاقات نموده با هم آمدیم به خانه ، تا عصر را نزد هم بودیم . جناب آقا میرزا عبدالمطلب از اشخاصی است که خیلی خدمت به ملت و دولت نموده است ، یکی از اشخاص عاقل با کفایت بی مرض این مرد است . مذاکره از تبریزیها شد ، مذکور ساختند چند روزی از جهت آذوقه امر بر آنها سخت شده بود ، ولی حضرت ستارخان مردم را جمع کرده بود و گفته بود : من برای امتحان چندروز جلو گندم و جو را گرفتم ، لکن شما بحمدالله خوب امتحان دادید ، اینک سه انبار مخفی دارم ، یکی را گفتم بازکنند ، مردم خوشحال و خرم گردیده ،

عین الدوله تلگراف کرده است برای شاه که صلاح بر جنگ نیست ، باید به مصالحه و ملایمت گذرانید . سردارها تلگراف کرده اند که امر سخت شده است بر مردم شهر ، عین الدوله از مردم ملاحظه می کند . شاه جواب داده است که عین الدوله از قرار نقشه سردارها حرکت کند . و ما پس از دست آوردن نقشه جنگ ، در این موقع تاریخ خود را بسط می دهیم . اینک به درج این شبنامه که نویسنده آن خود جناب میرزا است ، مبادرت می نمایم و هو هذا :

ما للفقاهین من حمیم و لا شفیع یطاع

کشف الاسرار ، نمرة ۱۳ ، جمعه ۲۵ شهر ربیع الاول ۱۳۲۷

(هفته دومه به طبع رسیده آزادانه توزیع می شود - اخبار صادقه تهران و ولایات درج خواهد شد)

غیرت - اسلامیت - وطن پرستی - مملکت پروری

توقع اداره : از شاه : حفظ سلطنت - از وزراء : خیرخواهی و لینعت - از ملت :

حفظ اسلام و وطن - از مدیر : نوشتن صلاح ملک و ملت - از خوانندگان : غیرت ایرانیت .

حالت کنونی ایران

اعلیحضرتا ، کشتی مملکت در گرداب فنا غوطه ور گردیده ، امواج پلٹیک بیگانگان از اطراف او را متلاطم ساخته ، و بادهای مخالف از شمال و جنوب این کشتی شکسته ما را مشرف به غرق شدن نموده . تاب و توان و قدرت و قوت دفع و رفع تهاجم طوفان های مدهش جنوب و شمال را ندارد و امید بیگانه و خویش از نجات درین ورطه هولناک [قطع] گردیده ؛ و اهالی کشتی را زمان زندگانی و ایام کامرانی به سر آمده ، و روزگار خوشوقتی و زمان خوشبختی به آخر رسیده ؛ آفتاب اقبال در شرف زوال ، و عزت و شرف مبدل به نکبت و وبال گردیده ؛ در این صورت چگونه سزاوار است که بی جهت و سبب ، ناخدا با اهل کشتی از در شقاق و ضدیت در آید ، نزاع و جدال برخیزد و به کشتن و خون ریختن قیام ورزد و به جای آنکه دست به دست هم داده ، ناخدا ناخدائی کند و اهل کشتی دیده بانی نمایند ، هر کس به قدر قوه کمک کند و کشتی شکسته طوفان زده ایران را از دریای پلٹیک دول و امواج پر آسیب مطامع^۱ بیگانگان پر خطر به ساحل نجات کشانند ، می بینیم با یک بدبختی فوق الثمور^۲ ، شیاطین انسی و خیانت کنندگان در باری در قلب مبارک اعلیحضرت که امروز ناخدای کشتی ما هستی ، نفوذ کرده تیشه بنیان کن به دست حضرتت داده ریشه سلطنت خود را قطع می کنی ، و با تیشه زندگانی و کامرانی خود را متلاشی می سازی . قصابانه فرزند انسان[۱] تیغ بی رحمی آخته و به میدان شقاوت تاخته ، اطفال بی گناه را سر می برند و زنان بیچاره را اسیر می کنند ، دهات و قراه را آتش می زنند ، آبادانی ها را خراب می کنند ، و در حضرتت این خیانت را خدمت جلوه می دهند و از این اقدامات خائنانه خانمان برانداز اظهار مسرت و خوشدلی می کنند و تقاضای رتبه و منصب دارند . ولی به اندک دقت بر هر کسی معلوم است که این شمشیر ها را بر بدن سلطنت زده اند و این گلوله های شربل را برای انهدام عمارات سلطنتی انداخته اند .

اعلیحضرتا، قدری . . . توجه فرما ، ملت ایران چه تقاضائی بسر خلاف صلاح سلطنت و دولت نموده‌اند ؟ یا چه حرکت خلاف از آنها سر زد که باعث تلاطم غضب شهرداری گشته ؟ کدام یاغی‌گری ، کدام فتنه‌جوئی از آنها ناشی شده که آن‌گران گرسنه و سیگان درنده را به‌جان ملتی انداخته‌ای ؟ خدا می‌داند در قلوب ملت ایران يك حس شاه پرستی ودیعه الهی است که هیچ ملتی از بدو عالم الی کنون ، دارا نبوده است . ملاحظه فرما با این همه نقض عهدها و شکستن پیمانها و مخالفت با قرآن و قتل نفوس زکیه قدسیه و برباد دادن خانواده‌های قدیم و نهب اموال و هتک اعراض و هدم اساس عدالت و خراب کردن بنای زندگانی . . . و با تدارک این اندازه قوای ملی و تصرف ولایات و عدم استعداد دولت که جز محوطه باغ شاه نقطه [ای] در تصرف اعلیحضرت باقی نمانده ، و ممکن است به‌اندک هیچان ملی که «نه نادر گذارند و نه نادری» ، مع ذلك محض پاداش حقوق تاجداری و پاس احترام شهرداری ، به کلمه واحده می‌گویند : «ما مطیعیم و فرمان بردار» ؛ رعیتیم و جان سپار ، فقط از پدر تاجدار رد حقوق ملی را مستدعی هستیم و اجرای قانون اساسی را خواستار ، تا سلطنت ایران در خاندان پادشاهی تا قیام قائم آل محمد بر قرار بماند ، و همینکه شخص همایونی رد حقوق و اجرای قانون را تمهید فرمایند، در آن واحد همه جان سپار و خدمتگزار خواهند بود . لیکن هزاران افسوس که خائنین درباری چنان در حضرت نفوذ کرده‌اند که هوای سلطنت و مملکت داری را از یادت برده‌اند و به يك و سته قربان ، فریفته‌ات نموده‌اند ، خود را دوست سلطنت و ملت را دشمن حضرت جلوه داده‌اند . پادشاهها ، به‌حقوق پادشاهیت قسم است . . .

گر بگوید دوستم باور مکن	مملکت را بی سر و افسر مکن
بازن و فرزند خود [کن] اتفاق	بر کن از بن بیخ این اصل نفاق
بد منش مردان به نفع خویشتن	دور خواهنددی همیشه جان و تن
بد منش را خوار باید ساختن	دور از دیدار باید ساختن

سلطنت مدارا ، هر چند جز نقطه باغ شاه در تصرف باقی نمانده و از لشکر و قشونت جز سیلاخوری و مامقانی اثری نیست ، نه دولت را ثروت و اعتباری و نه امضایت را اهمیت و مقداری است ، آثار فنا و زوال از هر طرف پدیدار ، و احتمال فتح و اقبال باقی نمانده ، ولی توانم گفت « با این همه از سابقه نومید مشو » هنوز ممکن است به اعطای مشروطیت ، بر جراحات قلوب ، مرهم گذاری و به همراهی و حمایت ، ملت را شاکر و راضی فرمائی و نسام نامی همایونت را سر دفتر دیوان ایران مقرر فرمائی . ولی اگر چند صباحی

حال برین منوال گذرد و این نفاق و شقاق باقی ماند، معلوم است چه خواهد شد. تا که دستت می رسد کاری بکن پیش از آن که تو نیاید هیچ کار .

اخبار ولایات

تبریز - چند روز قبل ، اسماعیل آقای برادر جعفر آقای شکاک ، با جناب حاجی پیش نماز، به ریاست اردوی ملی معین و از راه صوفیان حمله سختی به اردوی رحیم خان^۱ نموده و آنها را پراکنده و رحیم خان^۲ مفقود است . دوازده هزار خروار آرد و سایر لوازمات از راه صوفیان به شهر حمل نمودند . اردوی ملی از شهر به اردوی دولت که در بارنج بودند حمله نمودند ، شکست فاحشی به آنها دادند و چهار نفر از سردارها را دستگیر نموده در شهر محبوس نمودند . عین الدوله از باسج راپرت داده که سپهدار از رشت دو هزار و پانصد خروار برنج و شصت هزار عدد ماهی و بیست هزار تومان پول برای ملتیان فرستاده ، به ملاحظه آنکه حامل آنها اتباع خارجه بود و به عنوان اتباع خارجه فرستاده بودند ، جلوگیری ننمودیم .

اصفهان - اردوی دولتی سه قسمت شده : فوج خلیج در قم متحصن ، فوج فراهان از سمت نیرزار عازم اصفهان شدند . سردار اشجع در سن، چهارفرسخی کاشان ، متوقف شدند .

فوج فراهان را در نیرزار ، عده ای از بختیاری ها آمده ، اسلحه آنها را گرفته و آنها را مرخص نموده ، سفارششان کردند که ورود به خانه سلام نمایند و شبها در رختخوابتان نشاید . ایل جلیل بختیاری در مورچه خوار که هشت فرسخی اصفهان است ، تشکیل اردو نموده و ریاست آن با حضرت اجل سردار ظفر است .

رشت - پیش قراولان قشون ملی که بالغ بر سیصد نفر می شوند ، به نظام آباد سه فرسخی قزوین وارد شدند ، منتظر فرمان و دستور العمل جدید هستند . ایل شاهسون فوجه بیکلوی اردبیل [۴] ، که مأمور تسخیر رشت بودند ، رفتند به آذربایجان و دهات رحیم خان را غارت نمودند و منتظر فرمان جدید ملت می باشند .

قزوین - مجاهدین ملی به خانه صادم لشکر بمب انداختند . سالار حشمت رئیس ایلات قزوین ، از خدمات و مشاغل دولتی بکلی استعفا نموده . میرزا ابوالقاسم خان حاکم ، مات و مبهوت به گل فرو رفته .

شاهرود - اردوی ملی ، به سرکردگی پانوف با دو عراده توپ از

استرآباد به شاهرود وارد شده . بدیع‌الملک حاکم فرار کرده ، وارد تهران شد . کرمان - جناب حاجی شیخ زکریا از طرف حجة الاسلام لاری ، کرمان را محاصره نموده و آذوقهٔ اهل شهر سخت شد . به حاکم شوریدند ، حاکم استعفا داد . نظام‌السلطنه را به حکومت معین کردند . عدل‌السلطنه و بشیر خاقان نیابت‌الحکومهٔ تعیین شدند . اهالی بر آنها شوریدند ، آنها نیز استعفا نمودند . باقی وقایع کرمان در نمرهٔ بعد .

شیراز - حاجی معظم‌السلطنه ، به ریاست انجمن منتخب گردید . حاجی آصف‌الدوله تقاضای عضویت نموده ، ملت قبول ننمود . مقرر شد بسی طرف و به کار خود مشغول باشند . بقیهٔ اخبار در نمرهٔ بعد .

از مطالبی که جناب آقا میرزا عبدالمطلب ذکر نمود ، یکی مسئلهٔ شاطر باشی بود که در موقع نوشته خواهد شد .

روز چهارشنبه سلخ ربیع‌الاول [۱۳۲۷] - امروز جناب حاج جلال‌الممالک و آقا سید ابوالقاسم خونساری و جناب آقا یحیی و حاج محمد حسن خان ، آمدند بنده منزل . مذاکراتی شد : یکی آنکه ، حاج غلامرضا اصفهانی را دیروز گرفتار و حبس نمودند ؛ دیگر مسئلهٔ میرزا غلامعلی و حسین خان قزاق است که مجمل آن ازین قرار است :

حسین خان قزاق که در واقعهٔ خرابی مجلس ، دو دندان آقا سید عبدالله را به تنگ تفنگ شکسته بود و خیال کشتن ایشان را داشته و پانصد تومان موجب اضافه به او داده شده بود ، سه شب قبل که نوبهٔ گشت با او بود ، در ساعت هفت از شب گذشته ، می‌آید به خانهٔ خویش . زن خود را غایب دیده ، از خواهرش می‌پرسد «خانم کجا رفته است؟» خواهرش جواب می‌دهد «هرجا که همه وقت رفته است و تو خود بهتر می‌دانی» . حسین خان از خانه خارج می‌شود و جمعی از قزاقها را همراه می‌برد درب خانهٔ میرزا غلامعلی ، که سابقاً نایب مدیرانجمن برادران دروازه قزوین بود . و در همسایگی او يك نفر ارمنی بود ، او را هم صدا می‌زند و نردبان گذارده ، از خانهٔ میرزا غلامعلی بالا می‌رود و در را باز می‌کند و حضرات شهود را وارد می‌کند و از پشت شیشهٔ درها ، زن خود را نشان می‌دهد که با میرزا غلامعلی مشغول عیش و عشرت بود . در این اثنا میرزا غلامعلی صدای مهمه از صحن حیاط می‌شنود ، از اطاق خارج می‌شود ، به محض آنکه سرش بیرون می‌آید ، قداره را می‌کشد و فرود می‌آورد ، دماغ و گوش میرزا غلامعلی را می‌زند و يك زخم هم به شانهٔ او و يك زخم هم به جای دیگرش وارد می‌آورد . بالاخره میرزا غلامعلی می‌افتد به زمین و غش می‌کند . حسین خان رو می‌کند به زن خود که «اگر ملاحظهٔ اطفال نبود تو را هم می‌کشتم ، ولی به اطفال دعا کن که باعث حیات تو شده‌اند» . باری قزاقها میرزا غلامعلی [را] برداشته می‌برند به مریض‌خانهٔ قزاقخانه ، و الان مشغول معالجهٔ او

می باشند . این است ثمر . . . و نیز شنیدم که میرزا غلامعلی مشکل است چیزی بشود و اگر هم بهتر و علاج شود ، صورتش تغییر کلی خواهد کرد .

وزارت مالیه را از قوام الدوله گرفته و دادند به عبدالله خان همدانی سردار ، که چندی امیر نظام لقب گرفته بود ، و از قرار معلوم پولی هم از او گرفته بودند . حاج جلال الممالک مذکور ساخت که دیروز وزیر مختار انگلیس و وزیر مختار روس رفته بودند حضور شاه و تا عصر نزد شاه بودند ، و اعلیحضرت نهار را سه ساعت به غروب میل فرمود و نهار هم چلو کباب بوده است . حاجی محمد حسن خان گفت : عصری در بازار مشهور بود که دولت در تبریز فتح کرده است ، حاج جلال الممالک گفت : در حجره ارباب جمشید ، حشمت الممالک را ملاقات نمودم که براتی داشت که برادرش سردار ارشد دویت و خرده ای برات کرده بود با نشانی و امضاء برات ارشد الدوله بوده است . از این برات احتمال داده است که لقب ارشد الدوله را داده اند به حسن خان ، ولی بنده هرگز این احتمال را نمی دهم ، چه سردار ارشد راضی نشد لقب خود را به برادرش لطفعلی خان بدهند و او را لقب ارشد السلطنه دادند ، چگونه راضی می شود که به حسن خان بدهند ، مگر آنکه بگوئیم سردار ارشد در قید حیات نبوده است ، آن وقت برات معنی ندارد ، چه حسن خان با ارباب جمشید طرف حساب نبوده است . در هر صورت این برات مسلماً و یقیناً از سردار ارشد بوده است ، حالا زنده باشد یا نباشد العلم عندالله .

از مطالبی که دیروز از جناب آقا میرزا عبدالمطلب شنیدم و بعدها باید مشروحاً بنویسم ، مسئله شاطر باشی بوده است که ان شاء الله باید پس از استعمال بنویسم . و نیز خسارت و ضرری را که بر جناب آقا سید علی نقیب قمی وارد آمد ، در روز یوم التوب که ان شاء الله پس از استفسار و استعمال باید شرح واقعه را بنویسم . از قرار گفته حاج جلال الممالک ، بیست هزار تومان ضرر و خسارت بر این آقا وارد شده است .